

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

احکام ارشادی و مستقلات عقلیه

محمد هادی معرفت

احکام وارده در شریعت را اصطلاحاً به دو دسته تقسیم میکنند :
مولوی و ارشادی .

احکام مولوی ، احکامی اند که به منظور تکلیف وارد شده‌اند و مکلفان هر طور که هست - ملزم به انجام آن میباشند ، در تشریح آنها بیشتر جنبهٔ تعبد و اطاعت و فرمانبرداری از دستورات مولا ملحوظ شده است ، در فعل آنها ثواب و در ترکشان عقاب وجود دارد .

احکام ارشادی ، احکامی اند که صرفاً به منظور مصلحت خود مکلف وارد شده‌اند ، در خصوص آنها تعبدی نیست و حاوی اطاعت و معصیت نمی‌باشند ، در نتیجه ثواب و عقابی در پی ندارند. روشن است که تمامی احکام شرع براساس مصالح واقعیه وارد شده‌اند و هیچگاه تکلیف یا دستوری بدون مصلحت‌اندیشی نداریم ، لکن نحوهٔ انشاء حکم از جانب مولا متفاوت است ، بنابراین باید دید که آیا حکم به عنوان دستور و فرمان صادر گردیده است تا در نتیجه مکلفان ملزم به امتثال امر مولا و فرمانبرداری از آن

باشند، و یا انشاء حکم بعنوان مصلحت اندیشی صرف است و انجام آن به دستور عقل میباشد یعنی مسأله فرمانبری و اطاعتی در کار نیست. به عبارت دیگر اگر مولا بر کرسی تشریح نشسته و فرمان داده باشد، حکم صادر مولوی است و اگر دوستانه و بعنوان «انه احد العقلاء» دستور داده باشد حکم ارشادی محض است و در این مطلب بحثی نیست. آنچه جای بحث دارد، شناسائی احکام ارشادی و جدا کردن آنها از احکام مولوی (تکلیفی) میباشد.

در دفتر یکم فصل نامه آمده است که در باب «مستقلات عقلیه»^۱ تمامی اوامر و نواهی شارع ارشادی میباشد زیرا جزء (آراء محموده) بشمار آمده و مورد اتفاق آراء عقلاء قرار گرفته اند مانند: «العدل حسن وینبغی فعله» و «الظلم قبیح وینبغی ترکه» و در این زمینه ها بیان شارع صرفاً جنبه عقلائی دارد و شارع بعنوان «انه رئیس العقلاء» سخن گفته است و حکم وی کاشف از حکم سایر عقلاء میباشد لذا تأسیسی نیست و تأکیدی محض است.^۲ در این بیان به مسأله «ملازمه بین درک عقل و حکم شرع» اشاره شده و وانمود گردیده است که در باب مستقلات عقلیه و مواردی که عقل، حسن و قبح اشیاء را مستقلاً درک می کند نیازی به حکم شرع نیست و حاکم صرفاً عقل است و شریعت در این باب تکلیفی نمی کند، و اگر حکمی باشد، مانند «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» ارشادی محض است.

الاحکام الشرعیة الطاف فی الاحکام العقلیة

باید دانست که به بنیای مذهب عدلیه (امامیه) تمامی احکام شرع

۱. مستقلات عقلیه مسائلی هستند که عقل بالبدیهه آنها را درک می نماید و نیازی به دستور شرع ندارد. مانند «وجوب شکر منعم» و «حسن عدل» و «قبح ظلم» و...
 ۲. فصل نامه حق، دفتر یکم، ص ۲۶ - ۲۷ بقلم آقای موسوی بجنوردی.

بر اساس مصالح واقعی استوار است، در این احکام پاکی زندگی و آراستگی انسانها منظور، و زدودن زشتیها و دوری از پلیدیها ملحوظ است و منشاء این برداشت نیز مقام حکمت الهی است. طبق قاعده « لطف » شریعت مردم را به راه سعادت آشنا میسازد و از آلوده شدن به موجبات شقاوت ابدی باز می‌دارد و بدینسان تمامی احکام شرع از مقام لطف الهی سر بر می‌آورد و راهی را می‌نمایاند که عقل فطری آنرا ایجاب می‌کند. از اینجاست که گفته‌اند: « العقل اذا وقف علی ما وقف علیه الشرع لحکم بما حکم به » اگر خرد آنگونه که شرع اندیشیده است بیندیشد، همانگونه که شرع دستور داده است، دستور می‌دهد. بنابراین یک طرف قضیه « کل ما حکم به الشرع حکم به العقل » مسلم است زیرا با پذیرفتن این جهت که تمامی احکام شرع بر مصالح و مقتضیات واقعی استوار است برای عقل جای تردید باقی نمی‌ماند که تمامی احکام شرع قابل پذیرش است و در نتیجه همگام با حکم شرع دستور خواهد داد. اما باید دید آیا معکوس قضیه یعنی « ما حکم به العقل حکم به الشرع » نیز کلیت دارد؟

طبق مقاله یاد شده، در مواردی که عقل مستقلاً حسن و قبح اشیاء را درک میکند نیازی به حکم شرع نیست و اگر باشد ارشادی است. زیرا تحصیل حاصل لازم می‌آید. در واقع این اطاعت قبلاً حاصل است و جزء آراء محموده می‌باشد^۳ حال آنکه چنین نیست: ضرورتی ندارد که احکام تکلیفی (مولوی) حتماً تأسیسی باشند یعنی میتوانند تأکیدی نیز باشند. بدین معنی که ممکن است عقلاء هم چنین حکمی کرده باشند. این وضعیت را تطابق حکم شرع و حکم عقل مینامند، همانطور که امروزه با پیشرفت علوم، برخی از اسرار احکام شریعت روشن شده و در نتیجه تطابق علم و

شرع حاصل آمده است . لذا اگر خرد و اندیشه بتسریت بالبدیهه ، یا از طریق دستاوردهای علمی حسن و قبح یا سود و زیان برخی اشیاء را بخوبی درک نماید لازمه اش بی نیازی از دستور شرع نیست ، یعنی نباید گفت که چون بشر خود مستقلاً میفهمد نیازی به حکم شریعت ندارد . مثلاً همین مسأله « قبح ظلم » که یک عنوان کلی است ، مصادیق فراوانی مانند « غصب » ، « ایذاء » ، « خیانت » ، « دزدی » ، « هتک حرمت » ، « تجاوز به حقوق » و غیر اینها دارد که قبحشان روشن و مورد اتفاق آراء عقلاء جهان است به حدی که فاعل این گونه اعمال از انتساب آن بخود پروا دارد . در عین حال ، تمامی این اعمال در شریعت نیز مورد تحریم شرعی قرار گرفته و حتی عقوبتهای سخت دنیوی و اخروی برای آنها منظور شده است ، پس نمیتوان گفت که خیانت و غصب و افتراء صرفاً دارای قبح عقلی اند و حرمت شرعی و عقوبت اخروی ندارند .

وجود ملازمه در سلسله علل و مقتضیات احکام

طبق آخرین تحقیق و چنانچه از گفته های محقق نائینی (علیه الرحمه) برمیآید ، ملازمه در عکس قضیه « کل ما حکم به العقل حکم به الشرع » فقط در سلسله علل و مقتضیات احکام ثابت است ، به این معنی که اگر عقل رشید به مصلحت تامه امری پی برد و انجام آنرا نافع و ضروری دانست در چنین موردی قطعاً حکم شرع در پی و کاشف از آن است ، زیرا با فرض تماسیت مصلحت ملزمه ، نمیتوان گفت : با آنکه شارع رئیس عقلاء است از اظهار نظر خودداری کرده است .

در اینجاست که عقل بعنوان دلیل مستقل مستند حکم شرعی قرار میگیرد ، و از این رو در فقه امامیه یکی از « ادله اربعه » محسوب میگردد . همانگونه که « اجماع » کاشف قطعی از حکم شرع است ، عقل قطعی نیز کاشف از حکم شرع میباشد . مانند شرط « عاقل بودن » در طرفین قراردادها

و نیز در باب ولایات ، از قبیل وصایت و قیمومت و قضاوت و غیر اینها که در این موارد شرط عقل به دلیل عقل ثابت شده است . یعنی شرط شرعی است ، گرچه دلیلش عقل است. در مواردی از اینگونه عقل خود مستقل در حکم است و بطور قطع حسن یا قبح عمل را درک می نماید و خود کاشف از حکم شرع است و نمیتوان گفت حکمی که در این زمینه از شرع وارد شده است ارشادی محض میباشد و اطاعت و معصیتی برای آن متصور و یا ثواب و عقابی بر آن مترتب نیست . بلکه باید دانست که از باب تطابقی حکم عقل و شرع هر یک مؤید یکدیگرند و عقل رشید سند حکم شرعی قرار گرفته است ، فرمان شارع واجب الاطاعه و حکم او مولوی است و تعبداً لازم الامتثال .

اما در سلسله معالیل احکام ، حاکم فقط عقل است و شرع در آن مجال گام نمی نهد .

مقصود از معالیل احکام نیز آثار و نتایجی است که متأخر از صدور حکم قابل تصور است و بیشتر با مرحله امتثال مرتبط میگردد . از قبیل « وجوب اطاعت » که پس از صدور امر از مولا ، عقل حکم می کند که باید اطاعت نمود . زیرا شکر منعم واجب است و این امر جز با انجام دستورات وی حاصل نمیشود ، بویژه آنکه مقام حکمت ویرا از دستورات بیهوده باز می دارد.

وجوب مقدمه نیز از همین باب است زیرا با فرض وجوب ذی المقدمه تمهید شرائط وجودی آن برعهده مکلف است و وی بحکم ضرورت عقل باید هر آنچه را در انجام تکلیف دخالت دارد ، فراهم نماید و در این باب نیازی به دستور دیگر از جانب مولا ندارد و اگر در این زمینه نیز دستوری صادر شود ، ارشادی محض است ، ثواب و عقابی جز آنچه برای خود ذی المقدمه است وجود نخواهد داشت . اعتبار قصد قربت در عبادات نیز ،

طبق نظر « صاحب کفایه » از همین قبیل است ، زیرا در رتبه متأخر از امر است و عقل ، در صورت مداخلیت آن در حصول غرض مولا ، اعتبار آن را لازم میداند و بنابراین دستورات ثانویه شرع در این باره ارشاد محض میباشد. سر مطلب در آن است که وظیفه شرع فقط بیان تکلیف است اما کیفیت امثال و انجام آن تکلیف بر عهده خود مکلف است وی باید تکلیف را به گونه ای به انجام رساند که غرض مولا تأمین گردد و این عقل است که فرمانبرداری از دستور مولا را هشدار میدهد ، اگر چنین نباشد یعنی قرار باشد که مولا مجدداً دستور انجام تکلیف را بدهد ، باید معلوم گردد تأمین وجوب اطاعت نسبت به امر مجدد ، بر عهده کیست ؟ اگر این تأمین از جانب شارع باشد کار به تسلسل می انجامد و اگر به حکم عقل باشد که عقل در انجام دستور نخست مولا چنین فرمانی را داده است . پس هر گونه حکم شرع در باب اطاعت و امثال تکالیف ارشادی است ، وگرنه مستلزم لغویت است ، عقاب و ثوابی هم جز آنچه بر دستور نخست مترتب است در پی ندارد .

در مسأله مقدمه واجب هم که با کیفیت انجام تکلیف مرتبط است اتیان آن بر عهده خود مکلف است

در مسأله قصد قربت ، نیز صاحب کفایه - علیه الرحمه - می گوید : چون این امر در تحقق غرض مولا دخالت دارد ، به مرحله امثال مربوط میگردد ، و حاکم در باب آن فقط عقل است .

دیگران می گویند : دستورات شرعی بطور کلی در باب « قیود مأموریه » ارشاد به احکام وضعیه اند (از قبیل : جزئیت ، شرطیت ، مانعیت) و هرگز تکلیفی نمی باشند . لذا عقاب و ثوابی ، جز آنچه مترتب بر اصل مأمور به است ، بر این گونه دستورات وضعی مترتب نیست .

نتیجه

اصل قضیه « کل ما حکم به الشرع حکم به العقل » کلیت دارد زیرا با واقف شدن عقل بر آنچه شرع بدان واقف گردیده است ، هماهنگی و همگامی عقل با شرع ضروری است . عقل ، بالبداهه از مقام حکمت شرع ، حسن احکام وی را بخوبی درک می کند .

ولی عکس قضیه : « کل ما حکم به العقل حکم به الشرع » فقط دررتبه علل و مقتضیات احکام قابل قبول است ، زیرا با کشف مقتضی تخلف معلول ممتنع است .

اما دررتبه های متأخر از حکم شرعی ، حاکم فقط عقل است و هر چه در این زمینه از شرع رسیده باشد ، ارشادی محض است .

والسلام

